



تسخیر شدگان معروف جهان

(بخش دوم)

* طلسم یک عروسک



جان باختند. دو مالک بعدی این مجسمه هم دچار سرنوشتی مشابه شدند. "ایور مانوچی (Ivor Manucci)" و "لرد تامپسون نوئل (Lord Thompson Noel)" هر کدام به فاصله‌ی چهار سال پس از مالکیت مجسمه به همراه همهی اعضای خانواده‌ی خود دار فانی را وداع گفتند، اما به نظر نمی‌رسید این زنجیره قصد متوقف شدن داشته باشد. چهارمین مالک مجسمه "سر آلن بیوربروک" (Sir Alen Biverbrook) نیز به همراه همسر و دو دخترش جان باخت. در این میان دو پسر سر آلن از این نفرین جان به در بردند، اما به قدری از فوت ناگهانی چهار عضو خانواده‌ی خود شوکه شده و ترسیده بودند که مجسمه را به "موزه‌ی سلطنتی اسکاتلند" در "ادینبرگ" اهدا کردند، جایی که تا به امروز این مجسمه را حفظ و

نگهداری کرده است. مدت کوتاهی پس از جاگیر شدن این مجسمه در موزه، فردی که مجسمه را لمس کرده بود نیز جان باخت، هر چند هیچ کدام از موزه‌داران این مسئله را به نیروهای ماوراءالطبیعه‌ی مجسمه نسبت ندادند. البته از آن زمان تا کنون دیگر دست هیچ انسانی این مجسمه را لمس نکرده و این شی مرموز و نفرین شده، در میان منزلگاه شیشه‌ای خود آرام گرفته است. بعضی از مردم اعتقاد دارند شاید این مجسمه آغشته به زهری کشنده، قارچی ناشناخته یا ویروسی مرگ‌بار است که در تماس با انسان منتقل و باعث مرگ این افراد شده است. این عقیده شاید درست باشد، اما چه کسی جرئت آزمودن صحت و سقم آن را دارد؟

* پرتوه مرد وحشت‌زده

پرتوه‌ی مرد وحشت‌زده، نقاشی ترسناکی است که حدود ۲۵ سال در اتاق زیر شیروانی یک بانوی سالخورده نگهداری می‌شد. این نقاشی در نهایت به نوه‌ی این خانم، شان رابینسون (Sean Robinson) به ارث رسید. شان می‌گوید مادر بزرگش همواره

برای او تعریف می‌کرده که این یک اثر هنری شیطنانی است، اینکه نقاش خون خود را با رنگ مخلوط و در خلق این اثر از آن استفاده کرده است. در نهایت هم او مدت کوتاهی پس از اتمام این نقاشی، دست به خودکشی زده است. مادر بزرگ به نوه‌اش گفت هر زمان که به نقاشی نگاه می‌کرده، صدای ناله و گریستن می‌شنیده است. حتی شبی از یک مرد را حین پرسه زدن در خانه‌ی خود مشاهده کرده است، به همین دلیل نقاشی را دور از نظر دیگران و در اتاق زیر شیروانی گذاشته تا از این اتفاقات ترسناک در امان باشد. بعد از مرگ مادر بزرگ، شان نقاشی را با خود به منزل برد. اما از همان زمان او و خانواده‌اش درگیر پدیده‌هایی ترسناک و تجربیاتی مشابه مادر بزرگ شدند. پسر کوچکش از پله‌ها سقوط کرد، یک بار هم همسرش احساس کرد کسی به موهایش دست می‌کشد و وقتی به پشت سرش نگاه کرده سایه یک مرد را مشاهده و صدای گریستن شنیده است. رابینسون برای روشن شدن ماجرا دوربینی در مقابل نقاشی نصب کرد تا اتفاقاتی را که در طول شب می‌افتد، ثبت و ضبط کند. ویدیویی که رابینسون تهیه کرده نشان می‌دهد که در خودبه‌خود بسته، از جایی دود بلند شده و نقاشی بدون هیچ دلیل مشخصی از روی دیوار پایین می‌افتد.

* صندلی قاتل

شاید باورتان نشود، اما بهتر است بدانید برای مدت‌ها صندلی که روزگاری یک مجرم سابقه‌دار قرن هجدهمی روی آن نشسته بود، یکی پس از دیگری جان انسانها را می‌گرفت. ماجرا از آن جا آغاز شد که در سال ۱۷۰۲ و در کشور انگلستان، یک آدمکش خطرناک به نام "توماس باسبای (Thomas Busby)" محاکمه شده و قرار بود به دلیل جنایت‌هایی که مرتکب شده به دار مجازات آویخته شود. آخرین درخواست او صرف غذا در کافه‌ی مورد علاقه‌اش در شهر "تیرسک (Thirsk)" بود. اما این وعده‌ی غذایی آخر ماجرابایی را به دنبال داشت که هم شگفت‌انگیز و هم ترسناک است.

قاتل ما خوراک خود را به پایان برد، بلند شد، ایستاد و گفت: ممکن است مرگ هر لحظه به سراغ کسی بیاید که جرأت کرده و روی صندلی من بنشیند. صندلی او برای قرن‌ها داخل این کافه باقی ماند و اغلب کسی از پیشخدمت‌های کافه پیدا می‌شد که شجاعت به خرج داده و روی این صندلی نفرین شده بنشیند. در طول جنگ جهانی دوم، هوانوردانی که



در سال ۱۸۹۶، این عروسک ترسناک به کودکی به نام "رابرت ایوجین اتو (Robert Eugene Otto)" (Key west) ایالت فلوریدا زندگی می‌کرد. این عروسک توسط خدمتکاری به این کودک هدیه داده شده بود که در زمینه‌ی جادوی سیاه مشق

می‌کرد و در عین حال از خانواده‌ی کودک دل خوشی نداشت. رابرت بسیار به این عروسک وابسته شده و ساعات طولانی از روز را سرگرم درد دل کردن با او بود. اما در این میان، دیگر خدمتکاران عمارت آتو در ترس و نگرانی به سر می‌بردند، آنها سوگند یاد کردند که صدای گفتگوی اشباح و کودک را می‌شنوند. همچنین همسایه‌ها ادعا می‌کردند عروسک را پشت پنجره‌های عمارت دیده‌اند که از اتاقی به اتاق دیگر می‌رفته، آن هم زمانی که هیچ کس در منزل حضور نداشته است.

خیلی زود عروسک روی دیگر خود را نشان داده و به شیطنت و اذیت و آزار روی آورد. کودک وحشت‌زده ادعا می‌کرد او هیچ نقشی در این خرابکاری‌ها ندارد. اسباب و اثاثیه‌ی اتاق‌ها به هم می‌ریخت، گلدان‌ها خرد می‌شدند و همیشه رابرت کوچک مقصر شناخته می‌شد. کودک روزبه‌روز بیشتر دچار ترس و وحشت شده و باز هم بر مقصر بودن عروسک پافشاری می‌کرد. رابرت بزرگ شد و بعد از فوت والدینش عمارت را به ارث برد. پس از مرگ او در سال ۱۹۷۲، این عمارت برای فروش گذاشته شده و توسط خانواده‌ای دیگر خریداری شد. دختر کوچکی که همراه خانواده‌اش به این عمارت نقل مکان کرده بود، عروسک را در اتاق زیر شیروانی پیدا کرد. اما این پیدا شدن با وحشت‌زدگی شدید کودک همراه شد. دخترک می‌گفت عروسک زنده است و قصد دارد او را بکشد. خانواده‌ی نگران، عروسک را به یک گالری هنری و موزه تاریخی در شهر اهدا کردند. جایی که تا به امروز این عروسک مرموز و ترسناک در معرض دید عموم قرار گرفته است. اما داستان رفتار مرموز این عروسک هنوز هم ادامه دارد. بازدیدکنندگان این موزه ادعا می‌کنند اگر از این عروسک بدون اجازه گرفتن عکسبرداری کنند، مورد طلسم و نفرین او قرار می‌گیرند. این موزه اقدام به نمایش نامه‌های متعددی کرده که از سوی بازدیدکنندگان خاطی به این عروسک نوشته شده‌اند. نامه‌هایی که افراد ضمن عذرخواهی از عروسک از او خواهش کرده‌اند که طلسم خود را باطل کند.

* الهه مرگ

مجسمه‌ای کنده‌کاری شده از سنگهای آهکی خالص که در سال ۱۸۷۸ در "لمب (Lemb)" در کشور قبرس کشف شده، شی تسخیر شده‌ی بعدی است که به سراغش آمدیم. این مجسمه شبیه به پیکره‌ی یک زن طراحی شده و به مناسبت محل کشف شدنش، "بانویی از لمب" نامیده شد. اما به لطف مجموعه حوادث مرموزی که با کشف این مجسمه رخ داد، این مجسمه عنوان "الهه‌ی مرگ" را از آن خود کرد. تخمین زده می‌شود زمان ساخت این مجسمه به ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح باز می‌گردد. همچنین باور بر این است که این مجسمه نمادی از یک الهه و خدا بوده است، چیزی شبیه به خدایان باروری. "زنی از لمب" در ابتدا به "لرد الفونت (Lord Elphont)" تعلق داشت، اما شش سال بعد از تملک این مجسمه، هر هفت عضو خانواده‌ی الفونت یکی پس از دیگری و به دلایلی مرموز و ناشناخته